**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14021026**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یک سری جاهایی که این بحث تعلق زکات به عین را آوردند بعضی جاهایش را عرض کنم، بعضی آدرس‌هایش را بدهم. خلاف، جلد ۲، صفحات ۳۰ و ۱۴۰. مبسوط، جلد ۱، صفحات ۲۰۱ و ۲۲۴. معتبرف جلد ۲، صفحۀ ۵۲۰. جامع للشرایع، صفحات ۱۲۸ و ۱۳۱. در معتبر، جلد ۲، صفحۀ ۵۵۳ هم دیده شود.

البته بعضی از منابعش است، حالا بعضی از منابعش مواردی هست که بعدا آدرس‌هایش را عرض می‌کنم. در مفتاح الکرامة، چاپ جدید، جلد ۱۱، صفحۀ ۳۶۴ اختلاف اقوال و اینها و الفاظ علما را اشاره می‌کند.

نتیجۀ بحث ما این شد که ما از ادله‌ای که زکات را متعلق به عین می‌داند روایت‌هایی که با فی تعبیر کرده بودند اکثرا صحت استدلالش را قائل نبودیم، یک ۲، ۳ تایی‌اش را قبول کردیم، روایت‌هایی که علیٰ داشتند دلالتشان بر تعلق به عین را پذیرفتیم، عملا دلالت روایات بر تعلق زکات به عین را پذیرفتیم. البته اینکه حالا نحوۀ تعلق زکات به عین چه نحو هست بحث بعدی هست. البته یک سری روایت‌هایی هم هست که ابتداءً آن نحوۀ تعلق زکات به عین را اثبات می‌کند، مثلا بعضی روایات استفاده می‌شود که ارباب زکات مانع کسب‌اند، آنها را بعدا ذکر می‌کنیم. خب طبیعتا اگر مالکیت مستحقین را نسبت به مال زکوی اثبات کردیم به مقدار زکات طبیعتا تعلق به عین هم بالملازمه اثبات می‌شود ولی فعلا آن قسمتی را رویش تکیه داشتیم که مستقیما بخواهیم تعلق زکات به عین را اثبات کنیم. اینجا من کلمات فقها را که دنبال می‌کردم یک سری اموری را به عنوان نتیجه‌گیری از تعلق زکات به عین ذکر می‌کردند، نتایج تعلق زکات به عین ذکر می‌کردند، حالا این نتایج بعضی‌هایش ممکن است درست باشد، بعضی‌هایش ممکن است درست نباشد، من حالا آن بعضی‌هایش را هم اشاره می‌کنم به درستی یا عدم درستی‌اش، یکی از آنها این هست که اگر زکات به عین زکوی، چون در عین زکوی زکات تعلق گرفته اگر عین زکوی را شخصی کاملا بفروشد زکات نسبت به حصۀ فقرا این می‌شود فضولی و منعقد نمی‌شود، این مطلبی که بعضی از آقایان دارند. حالا اینهایی که البته من یادداشت کردم تا محقق حلی است، بعد از محقق را دیگر مراجعه نکردم، البته احتمالا علامۀ حلی در تحریر که خیلی فروع زیاد دارد ممکن است فروع خیلی بیشتری را هم متفرع کرده باشد، ولی من تا محقق را نگاه کردم. در اصباح الشیعة که مال کیدری هست دارد: «من باع نصابا قبل إخراج الزكاة منه انعقد البيع في حقه دون حق المساكين لأن حقهم تعلق بالعين لا بالذمة» اصباح الشیعه، صفحۀ ۱۱۵.

البته این مطلب روایات بر خلافش است. از روایات استفاده می‌شود که نه به طور کامل منعقد می‌شود و این خودش نتیجه‌اش این است که باید یک گونه‌ای معنا کنیم که تعلق زکات به عین را به نحوی معنا کنیم که با انعقاد بیع در چیز منافات نداشته باشد، حالا چگونه معنا می‌کنیم آن را بعدا در موردش صحبت می‌کنیم.

از یک عبارت دیگر شیخ هم همین مطلب استفاده می‌شود که بیع فضولی است البته مرحوم شیخ یک نکته‌ای را دارد، ایشان عقیده‌اش این هست که اگر من باع ما لا یملکه فضولی ثم ملک، آن معامله صحیح می‌شود. این را که در بعضی عبارت‌ها اینجوری دارد.

در مبسوط، جلد ۱، صفحۀ ۲۰۷ دارد: «من كان عنده نصاب من مال فحال عليه الحول، و وجبت الزكاة فباع رب المال النصاب كله فقد باع ما يملك و ما لا يملك من حق المساكين»

می‌خواهد بگوید فضولی است.

«لأنا قد بينا أن الحق يتعلق بالعين لا بالذمة فيكون العقد ماضيا فيما يملكه و فاسدا فيما لا يملكه»

فاسدا یعنی فضولی.

«فإن أقام عوضا للمساكين من غيره مضى البيع صحيحا»

اگر قیمت زکات را پرداخت کند این صحیح می‌شود.

«لأن له أن يقيم حق المساكين من غير ذلك المال و إن لم يقم كان للمشترى رد المال»

حالا بعد یک مطلب دیگری نتیجۀ اینکه این فضولی می‌شود این می‌شود که تبعض صفقه پیدا می‌کند، نتیجۀ تبعض صفقه این است که مشتری خیار تبعض صفقه پیدا می‌کند.

و إن لم يقم كان للمشترى رد المال بالعيب لأنه باع ما لا يملك و ليس يمكنه مقاسمة المساكين»

خودش نمی‌تواند سهم مساکین را مثلا بدهد، کل مال را مالک بشود، سهم مساکین.

«لأن ذلك إلى رب المال و هو المطالب به.»

اینکه حق مساکین را باید رب المال بدهد و او هست که ازش این را مطالبه می‌کنند، مشتری این وسط چه کاره است که بخواهد حق فقرا را بدهد و امثال اینها. او همچین حقی ندارد. همۀ اینها نتایج این هست که حالا به‌طور کلی بگوییم اگر عین زکوی را فروخت نسبت به حق مساکین فضولی می‌شود و احکام فضولی متفرعات احکام فضولی است.

ولی مرحوم محقق حلی اصل این مطلب را که فضولی هست را می‌پذیرد ولی چون ایشان من باع شیء ثم ملک را قبول ندارد آن نتیجه را تفریع برش نمی‌کند، این نه اینکه فضولی نمی‌داند، فضولی می‌داند ولی در فضولی آن مطلب را قبول ندارد که بشود.

محقق در معتبر اینجور دارد «لو باع النصاب قبل إخراج الزكاة أو رهنه»

این بیع خصوصیت ندارد، رهن هم مثل همان می‌ماند.

«صح فيما عدا الزكاة فإن اغترم حصة الفقراء،»

اغترم را من نمی‌دانم مراد این هست که در، شاید مراد همان عبارتی باشد که من مراجعه نکردم به بحث خود عبارت شیخ در مورد رهن و اینها، آیا اغترم یعنی به ذمه بگیرد یا از ذمه پرداخت کند؟ از ذمه پرداخت کند که آن روشن‌تر است، ولی به مجرد اینکه به ذمه بگیرد این کفایت کند این شاید خیلی روشن نباشد.

«فإن اغترم حصة الفقراء، قال الشيخ (ره): صح الرهن في الجميع و كذا البيع.

و فيه إشكال لأن العين غير مملوكة له و إذا أدى العوض ملكها ملكا مستأنفا و افتقر بيعها إلى إجازة مستأنفة كمن باع مال غيره ثمَّ اشتراه،»

ایشان در من باع ثم ملک اجازۀ جدید می‌گوید، می‌گوید آن به مجرد اینکه. این داخل در آن بحث‌هاست که حکم من باع شیء ثم ملک چی است، سه تا مبنا آنجا هست، بعضی‌ها می‌گویند که من باع ثم ملک به مجرد مالک شدن بیع تصریح می‌شود، بعضی‌ها می‌گویند نیاز به اجازۀ مستأنفه دارد، بعضی‌ها می‌گویند اصلا تصحیح هم نمی‌شود.

ولی یک عبارتی در مبسوط هست از عبارت استفاده می‌شود کأنّ فضولی نمی‌داند، عبارتش را بخوانم. حالا از این عبارت چی استفاده می‌شود این را دقت کنید، بحث سر این هست می‌گوید که «متى بادل ما تجب الزكاة في عينه بما يجب الزكاة في عينه» اگر یک چیزی را که زکات در عینش واجب هست «بما يجب الزكاة في عينه» مبادله کند بعد می‌گوید: «فإن أصاب بما بادل»

بعد فروع‌های مختلفی را متعرض می‌شود، بعد بحثش این هست که «فإن أصاب بما بادل به عيبا» مال زکوی را به یک مال زکوی دیگر معامله کرده، آن مالی که به دستش آمده عیب داشته، آیا حق رد دارد، حق رد ندارد، بحث‌ها این است.

«فإن علم بالعيب قبل وجوب الزكاة» خب آن احکامش را بیان می‌کند،

«فإذا كان بعد وجوب الزكاة فيه» بعد هم احکامش را بیان می‌کند.

«فإن كان قبل إخراج الزكاة منه لم يكن له رده بالعيب» هنوز زکات را اخراج نکرده این عیبی را درش دیده.

«لم يكن له رده بالعيب لأن المساكين قد استحقوا جزءا من المال على ما بيناه من أن الزكاة تتعلق بالمال لا بالذمة، و ليس له رد ما يتعلق حق الغير به»

از این عبارت اینجور استفاده می‌شود که این معامله صحیح است ولی به همان نحوی که قبلا متعلق حق الغیر بود الآن حق غیر به بدل تعلق می‌گیرد، قبلا به مبدل تعلق گرفته بود، الآن حق غیر به بدل تعلق گرفته، حالا که حق غیر به بدل تعلق گرفته حق رد ندارد، چون حق مساکین به بدل تعلق گرفته. این از عبارتش استفاده می‌شود معامله را صحیح می‌داند. که البته روایات هم همین هست، از روایات هم استفاده می‌شود که معامله صحیح هست و این مطلبی که اینجا دارد مطابق روایات هست.

**شاگرد:** چند خط بعد دارد و ان کانت المبادلة فاسدة.

**استاد:** حالا من کامل یادداشت نکردم این تکه را.

**شاگرد:** «لأن المساكين قد استحقوا جزءا من المال على ما بيناه من أن الزكاة تتعلق بالمال لا بالذمة، و ليس له رد ما يتعلق حق الغير به فإن أخرج الزكاة منها لم يكن له رده بالعيب و له المطالبة بأرش العيب لأنه قد تصرف فيه، و إن أخرج من غيرها كان له الرد، و إن كانت المبادلة فاسدة»

**استاد:** نه آن یک بحث دیگر است، می‌گوید که اصل آن معامله هم اگر فاسد باشد، فاسد بودن یعنی مراد از فاسد بودن این هست که به طور کامل تصحیح نمی‌شود، اگر از غیر او آن را ادا کرد معامله صحیح می‌شود، وقتی صحیح شد دیگر خب صحیح شده دیگر معامله، معامله صحیح شده، آن یک بحث دیگر است، آن یک قدری فرق دارد با این، به هر حال یک همچین عبارتی را ایشان اینجا دارد که نمی‌تواند، و لیس له رد ما یتعلق حق الغیر به. که ازش اینجور استفاده می‌شود که به هر حال معامله صحیح هست متعلقا بحق الغیر که عرض کردم ظاهر روایات ما هم همین هست که این شکلی است. این نتیجۀ تعلق زکات به عین.

نتیجۀ دیگرش این هست که اگر کل نصاب مریض باشد مثلا فرض کنید در مورد حیوانات این مطلب هست، این مکلف به این نیست که یک چیز صحیح بگیرد، صحیح بخرد و آن را تحویل بدهد، چون زکات تعلق به عین دارد از همین عین زکاتش را می‌دهد، در معتبر هست، «إذا كان النصاب مراضا لم يكلف شراء صحيحة‌، لأن الزكاة تجب في العين فيؤخذ منها»

البته این به نظر می‌رسد که متوقف بر این نیست اگر زکات متعلق به ذمه باشد ولی به همان نحوی که در عین وجود دارد، یک گوسفند به همان نحوی که در عین وجود دارد و نه گوسفند صحیحه. گوسفندی که مثلا فرض کنید ۴۰ تا گوسفند که یک گوسفندش نصاب هست می‌گوید یک گوسفند ولو از گوسفندهای این به ذمه‌ات هست، ولو از سنخ همین گوسفندها، بنابراین متوقف بر این نیست، ولی با توجه به اینکه زکات در عین هست اثبات این مطلب راحت‌تر است، این متوقف نیست ولی ایشان می‌گوید زکات در عین است، از عین می‌گیریم، اگر زکات در ذمه باشد کأنّ نیاز به چیز خارجی دارد که اثبات بکنیم که شاة صحیحه واجب نیست و الا ممکن است شخصی بگوید که ظاهر شاة این است که شاة صحیحه است و شاة صحیحه باید شاة صحیحه بدهیم. ولی وقتی زکات در عین تعلق گرفت جزئی از این عین باشد شاة من هذا واجب هست آن دیگر کأنّ روشن‌تر هست که زکات را می‌تواند از همین‌ها بدهد. این هم دو تا ثمره، نتیجه.

نتیجۀ سوم تعلق زکات به عین این هست که اگر تنها مالک نصاب باشد در سال‌های بعد دیگر زکات تکرر پیدا نمی‌کند، همان که به عنوان تالی فاسد بعضی‌ها ذکر می‌کردند و امثال اینها، ایشان نتیجۀ امر ذکر کرده عرض کردم این مطلب در، من کان عنده اربعین شاة فحال علیه الحول فولدت شاة منها، خلاصه توضیح می‌دهد بعد می‌گوید: «فأما إذا كانت أربعين و لم تلد منها شي‌ء أصلا وجبت فيها شاة فلما حال عليها الحول الثاني و الثالث لم يلزمه أكثر من شاة واحدة لأن المال قد نقص عن النصاب،»

بعد می‌گوید: «و من قال: إن الزكاة تتعلق بالذمة فمتى مر على ذلك ثلاث سنين فما زاد عليها كان عليه في كل سنة مثل ما في الأولى»

هر سال، آن وقت اگر به چهل تا رسید کل گوسفندها مال فقرا می‌شود.

«فإن استكمل أربعين شاة صار كلها للفقراء»

مبسوط، جلد ۱، صفحۀ ۲۰۳ دارد، که این مطلب در کتاب‌های دیگر هم هست، در مهذب، جلد ۱، صفحۀ ۱۶۶، همین نتیجه‌گیری را کرده، می‌گوید: «هذا على قولنا في ان الزكاة تتعلق بالمال، فاما من قال بأنها تتعلق بالذمة، فقوله في ذلك يخالف ما ذكرناه.» که همین مطلب مبسوط هست.

در معتبر هم همین مطلب را دارد.

«لو حال على النصاب حولان، أو أكثر، لم يؤد زكاته‌، فعلى قولنا تجب زكاة الحول الأول، و لا يجب ما زاد لنقصان النصاب بحق الفقراء. و على القول بوجوب الزكاة في الذمة، تجب زكاة الأحوال، لأنها وجبت في الذمة فكان ملك النصاب باقيا.»

که آن نتیجۀ این بحث‌ها هست.

اینها در بعضی جاهای دیگر هم شبیه همین بحث‌ها را دارند که حالا من دیگر آن عبارت‌هایش را نمی‌خوانم، فقط اینجا یک مطلبی هست که بعدا آن را عرض می‌کنم ولی این عبارت‌هایش را توجه بفرمایید، مبسوط، جلد ۱، صفحۀ ۲۲۲ و ۲۲۳ اینجا هم یک تفریعاتی دارد آن تفریعات بر مبنای همین هست که وقتی زکات به عین تعلق گرفت بعد از اینکه زکات به عین تعلق گرفت این از نصاب که افتاد دیگر قضیه فرق می‌کند. حالا آن تفریعاتی دارد که دیگر نخوانم مناسب‌تر است. این هم یک مطلب.

یکی از نتایج دیگری که در این بحث هست بحث تقدیم زکات بر سایر دیون است، عند المزاحمة، که عبارتش را قبلا خواندم، شرایع بود.

«لو ضاقت التركة عن الدين قيل يقع التحاص بين أرباب الزكاة و الديان و قيل تقدم الزكاة لتعلقها بالعين قبل تعلق الدين بها و هو الأقوى.»

شرایع الاسلام، جلد ۱، صفحۀ ۱۴۳. در یک بحث دیگری هم همین مطلب را گفته که زکات بر بقیۀ دیّان مقدم است، «أخرج منه الزكاة و تقاسم باقي الغرماء لأن الزكاة في العين و الدين في الذمة.»

ولی عرض کردم دقیقا مخالف این هم عبارت مبسوط، جلد ۱، صفحۀ ۲۱۸ است، در جلسات قبل خواندمش که برعکس ایشان می‌گوید، می‌گوید نه، زکات در دین هم باشد مقدم بر سایر چیزها نیست، در عین هست، زکات در عین هست ولی با سایر دیان مساوی هستند، ایشان می‌گوید که عبارتی که دیروز خواندم: «متى بدا صلاح الثمرة قبل موت صاحبه وجب فيه الزكاة.

و لم تسقط الزكاة بحصول الدين لأن الدين في الذمة و الزكاة تستحق في الأعيان و يجتمع الدين و الزكاة في هذه الثمرة و يُخرجان» یا یُخَرَّجان یا یخرجان «معا و ليس أحدهما بالتقديم أولى من صاحبه فإن لم يسع المال الزكاة و الدين كان بحساب ذلك.»

یعنی به حساب زکات دین تقسیم می‌شود. زکات مقدم نیست. مبسوط، جلد ۱، صفحۀ ۲۱۸.

یک جای دیگری یک عبارتی دارد که در جامع للشرایع، صفحۀ ۱۳۱، این حالا ببینید من عبارتش را کامل یادداشت نکردم ولی ایشان در جایی که زکات هست و حق مرتهن هست و دیّان اول می‌گوید زکات ادا می‌شود بعد حق رهن ادا می‌شود بعد سایر دیّان، عبارت جامع للشرایع، صفحۀ ۱۳۱ هست که آنها را مراجعه کنید.

**شاگرد:** اختلاف سر چی هست؟

**استاد:** دیگر حالا اینها طبق قاعده می‌دانند، حالا چرا اینها را، یکی چون من عبارتش را هم یادداشت نکردم کامل.

**شاگرد:** گفتید یک عده‌ای زکات را مقدم می‌کنند.

**استاد:** اینها می‌گویند کأنّ آن چیزی که به عین تعلق گرفته بر ذمه مقدم است که حالا عرض کردیم حاج آقا می‌فرمودند ما دلیل نداریم، حتی ایشان می‌فرمودند حالا آن مجرد چیزی که به عین تعلق گرفته مقدم باشد بر چیزی که به ذمه تعلق گرفته ما خیلی دلیل روشنی شاید نداشته باشیم، علی ای تقدیر این همچین چیزی را آقایان دارند. این عبارت جامع للشرایع را هم ببینید چون من یک قدری فروعات و امثال اینها داشت دیگر نخواستم وارد آن ریزه‌کاری‌هایش بشوم.

**شاگرد:** این ثمرۀ مستقیم بحث نمی‌شود نیاز به بحث‌های دیگری دارد.

**استاد:** بله، به خاطر همین هم عبارت‌ها را نیاوردم که، اینها عرض کردم نتایجی که آقایان بار کردند است، حالا چه این نتایج را ما بخواهیم بپذیریم چه نپذیریم.

یک جای دیگری، در معتبر در بحث اینکه اگر عین زکوی موقوفه باشد ایشان استدلال می‌کند که زکات درش نیست، استدلال بر موقوفه بودن به این، ایشان می‌گوید الوقف من النعم الصائمه لا زکاة فیه. استدلالاتی که می‌کند استدلالاتی آورده من جمله این استدلال و لأنّ الزکاة لو وجبت فیه لوجبت فی العین فیخرج به عن الوقف و ذلک باطل. استدلال می‌کند بر این، بر اینکه زکات به این، البته نتیجۀ علمی قضیه است، یعنی اثباتا، چون ما می‌دانیم زکات به عین تعلق گرفته می‌فهمیم که در مال موقوفه زکات نیست.

**شاگرد:** وقف حیوانات درست است؟

**استاد:** دیگر حالا بحث این است اینجوری گفتند.

یک بحث دیگری هست باز در معتبر نتیجه‌گیری کرده، اینها خیلی‌هایش نیاز به بحث‌های جزئی دارد حالا من عبارت معتبر را می‌خوانم، در بحث اینکه مالک می‌تواند زکات را خودش جدا کند، به همین که زکات متعلق به عین است تمسک می‌کند البته با یک نکتۀ فرعی دیگر. ایشان می‌گوید:

«يجوز له عزلها بنفسه، كما يجوز له تفرقها» یا تفریقها «و ان لم يستطع إذن الساعي،»

می‌گوید ولو نتواند از ساعی اجازه بگیرد خودش حق دارد که کنار بگذارد یا اینکه خودش در میان فقرا تقسیم کند، تفریق کند.

«لأن له ولاية الإخراج فيكون له ولاية التعيين،» خب این مورد بحث ما نیست.

بعد یک استدلال دیگر می‌کند.

«و لأن الزكاة تجب في العين و هو أمين على حفظها فكان أمينا على افرادها.»

چون زکات در عین واجب شده و آن را امین بر حفظ قرار دادند بنابراین امین بر افرادش هم هست، یک همچین تعلیلی ایشان آورده حالا این چه ارتباطی دارد به اینکه عزلها بنفسه صحیح است و امثال اینها، آخر عزلها بنفسه که ما می‌خواهیم بگوییم معنایش این هست که ما وقتی عزل کردیم تعیّن پیدا کند برای زکات بودن، چون من حق، امین بر حفظ این مال هستم قسمتی از این را زکات کردم این زکات تعین پیدا کند چه ربطی به. من به هر حال نفهمیدم این عبارتی هست که در معتبر وارد شده. این هم یک عبارت.

یک عبارت دیگری استدلال کردند در مورد اینکه دین مانع زکات نیست به اینکه در خلاف همچین استدلالی کرده، باز هم من خیلی نفهمیدم این استدلال چه شکلی است. ایشان می‌گوید اذا ملک مائتی درهم و علیه مائتان و له عقار و اثاث یفی بما علیه من الدین. ۲۰۰ درهم مالک شده در حالی که ۲۰۰ درهم هم مشغول الذمه هست. یک عقار و اثاثیه‌ای دارد که یفی بما علیه من الدین. خب صحبت سر این هست که این ۲۰۰ درهمی که مالک می‌شود به اعتبار اینکه، آن له عقار و اثاثا یفی بما علیه من الدین شاید می‌خواهد حالا آن را نمی‌دانم در این بحث چه دخالتی دارد، به هر حال ایشان تکیۀ اصلی‌اش این هست که علیه مائتان، ۲۰۰ درهم که به عهده‌اش هست این ۲۰۰ درهم باعث نمی‌شود که وقتی ۲۰۰ درهم جدید را مالک شد، این ۲۰۰ درهم که به اندازۀ نصاب است زکات نیاید. یعنی مدیون بودن مالک به مقدار نصاب زکوی مانع تعلق زکات نمی‌شود، بحث این است. ایشان می‌گوید دلیلنا ان قد بینا انه لو لم یملک غیر المائتین لم تسقط عنه الزکاة لان الزکاة حق فی المال و الدین یتعلق بالذمة فلا یمنع منه. چون زکات حقی در مال هست و دین به ذمه تعلق می‌گیرد، این در واقع تعلیل برای آن طرف قضیه است، ایشان می‌خواهد بگوید که آن دین به این مالی که این مال هست به آن تعلق نمی‌گیرد. من ۲۰۰ درهم اینجا مالک شدم، ۲۰۰ درهم که مالک شدم اینکه من مشغول الذمه هستم به ۲۰۰ درهم این مال را مستحق دیان قرار نمی‌دهد که از نصاب بیفتد. آن چیزی که اینجا بیشتر تکیه دارد تعلق الدین به ذمه است، می‌خواهد بگوید دین به مال تعلق نمی‌گیرد، دین به ذمه تعلق می‌گیرد، به خلاف، یعنی مهم نیست اینکه زکات به مال تعلق بگیرد یا به ذمه تعلق بگیرد. آن استدلال بیشتر، حالا ولو عبارت بدی است، ان الزکات حق فی المال خصوصیت ندارد، استدلال اصلی‌اش این است، این دین که آمده اینجا یتعلق بالذمه، دین که به ذمه تعلق گرفت این ۲۰۰ درهمی دارد که حق غیر هم بهش تعلق نگرفته، پس بنابراین زکات بهش تعلق می‌گیرد. حالا زکات به این تعلق بگیرد یا به ذمه تعلق بگیرد مهم نیست، مهم این است که من باید ۲۰۰ درهم داشته باشم که ۲۰۰ درهم را ملک طلق من باشد، و شیخ می‌خواهد بگوید این ۲۰۰ درهم ملک طلق من هست چون آن دین که به این تعلق نگرفته که از طلق بودن من خارج بشود، لان الزکاة حق فی المال خصوصیت ندارد این خیلی عبارت بدی است، عمده تکیه روی آن قسمت دومش است که الدین یتعلق بالذمة فلا یمنع منه.

**شاگرد:** عقار و اثاث یفی بما علیه من. گفت یک وسایلی هم دارد که گفت آن دینش وفا می‌کند.

**استاد:** حالا اینکه عقار و اثاث، این چون حالا چه عقار و اثاث داشته باشد چه عقار و اثاث نداشته باشد به هر حال، شاید به همین جهت می‌خواهد بگوید که اگر عقار و اثاثا نداشته باشد یک نحو تعلقی به این مال پیدا می‌کند، چون موظف است از این مال زکات را ادا کند، ولو به ذمه تعلق گرفته دین، ولی چون چیزی ندارد جز این مال یک نحو تعلق زکات به عین مثلا از توش در می‌آید، ولی فتوا این نیست، فتوا این نیست که باید، دین مطلقا مانع تعلق زکات نیست، شیخ فکر می‌کنم جاهای دیگر هم دارد، این عبارت یک جوری است حالات به هر حال. علی ای تقدیر تصور می‌کنم این بحث‌هایش اصلا به بحث ما مربوط نیست، لان الزکاة حق فی المال آن اصلا در این بحث خصوصیت ندارد، آن چیزی که این وسط ایشان می‌خواهد رویش تکیه کند آن این است که دین یعنی لان الزکاة حق فی المال که ملکیت خالص داشته باشد، این می‌خواهد فی المال اینجوری می‌خواهد عبارت را بگوید، زکات حق در مال خالص الملکیة، عبارت بد تعبیر شده، و الدین یتعلق بالذمة، وقتی به ذمه تعلق گرفت این مال را از خلوص در نمی‌آورد، این مال خالص هست، حالا دین چه مطلقا تعلق به ذمه بگیرد یا دینی که در قبالش ما یفی به وجود داشته باشد، آن یک بحث دیگر است، علی ای تقدیر این عبارت ربطی به بحث ما ندارد، این است که این را از بحث، عبارت موهم این بود که تعلق زکات به عین را می‌خواهد ایشان بفرماید.

یک نکته‌ای اینجا عرض بکنم. مرحوم شیخ طوسی این تعلق زکات به عین را یک معنای خاصی می‌کند، یک معنای ویژه‌ای که ابن ادریس در آن اعتراض می‌کند به نظرم اعتراض ابن ادریس هم وارد است، حالا البته ابن ادریس لحنش یک مقدار لحن خاصی است، حمله‌ای است ولی آن لحنش را کنار بگذارید اصل اعتراض به نظر می‌رسد که وارد باشد. عبارت شیخ طوسی را بخوانم که در واقع ازش فهمیده می‌شود که ایشان چجوری تعلق زکات به عین را معنا کرده. در مبسوط، جلد ۱، صفحۀ ۲۲۳ هست.

«إذا كان عنده أربعون شاة سائمة للتجارة ستة أشهر»

۴۰ تا شاة سائمه دارد که برای تجارت آنها را نگه داشته، ۶ ماه هم داشته.

«فاشترى بها أربعين شاة سائمة للتجارة كان حول الأصل حولها في إخراج زكاة مال التجارة،»

ایشان می‌گوید که ۴۰ شاة خریده، ۴۰ شاة دیگری هم باز خریده.

**شاگرد:** بها، ۴۰ تا فروخته

**استاد:** فروخته. فاشتری بها بله معذرت می‌خواهم. ۴۰ تا شاة را که داشته وسط سال این را فروخته ۴۰ تای دیگر خریده. اینجا در بحث زکات مال التجارة چون مال التجارة قوامش به آن عین خاص نیست، رد و بدل که می‌شود طبق این، اینجوری که ازش استفاده می‌شود که کأنّ زکات، یک زکات مال التجارة داریم که مستحبی است یا بعضی‌ها واجب می‌دانند آن زکات هست ولی زکات اصلی یعنی زکات شاة آن واجب نیست.

«و لا يلزمه زكاة العين لأنه لم يحل على كل واحد منهما الحول، و على ما قلناه: إنه يتعلق الزكاة بالعين ينبغي أن نقول: إنه يؤخذ زكاة العين لأنه بادل بما هو من جنسه و الزكاة تتعلق بالعين، و قد حال عليه الحول.»

ایشان عین را اینجوری معنا کرده، می‌گوید که لازم نیست خود آن عین شخصی یک سال برش بگذرد، عین شخصی ولو به وجوداته المتبادلة، همینکه این چیزش هم شاة باشد، تغییر نکرده باشد، من یک سال ۴۰ تا شاة داشته باشم ولو ۶ ماه اول این ۴۰ تا شاة خاص را دارم، ۶ ماه بعدی آن ۴۰ تا شاة دیگر را. تعلق زکات به عین را اینجوری معنا کرده ولو عین متبادله. مبسوط، جلد ۱، صفحۀ ۲۲۳.

مرحوم ابن ادریس اینجوری تعبیر می‌کند، در سرائر، جلد ۱، صفحۀ ۴۵۲، خب یک سری اشکالاتی می‌کند. بعد می‌گوید: «إجماعنا، بخلاف ما ذهب إليه في مبسوطة، و أصول مذهبنا منافية لذلك، لأنّهم عليهم السلام أوجبوا الزكاة في الأعيان، دون غيرها من الذمم، بشرط حئول الحول على العين، من أوله إلى آخره، فيما يعتبر فيه الحول، و من المعلوم أنّ عين البدل غير عين المبدل، و انّ إحداهما لم يحل عليها الحول.»

به نظر می‌رسد اشکال ایشان اشکال واردی باشد.

**شاگرد:** اشکالشان ادعای اجماع بود دیگر حاج آقا

**استاد:** نه اصل قضیه می‌گوید که باید به عین تعلق بگیرد، می‌گوید تعلق به عین به آن معنایی که شما می‌گویید نیست. مطلبش درست است عین که می‌گویند به عین تعلق می‌گیرد به عین شخصی می‌گویند، آن که مراد از عین مطلق شاة باشد آن خیلی تفسیر شیخ تفسیر خلاف است، یعنی تفسیر خلاف ظاهر است، عرض کردم ظاهر اجماع این هست حالا می‌گویم بحث سر این هست که ظهور روایات و ظهور اجماع این که، نمی‌دانم اصول مذهبنا، تندی عبارت را کار نداشته باشید، اصل مطلبش درست است که ظهور روایتی که می‌گوید بر مال تا سال نگذشته زکات واجب نمی‌شود بر این مال شخصی باید چیز بشود نه ۴۰ تا شاة ولو تبدیل بشود به وجوداته المتبادلة، آن که نمی‌شود گفتش که بر شاة کلی سال گذشته ولی بر هیچ یک از این مصادیق اینها سال نگذشته، ظاهر ادله این است که بر تک تک اینها باید تعلق بگیرد و عرض کردم اصل این اشکال به نظر می‌رسد وارد باشد ولو یک لحن اینکه کأنّ یک مطلب خیلی باطل، لحن لحن تندی است، ولی اصل اشکال وارد است خب ظهور ادله آنگونه که مرحوم شیخ طوسی رحمة الله علیه فرمودند نیست و ما نمی‌توانیم ملتزم بشویم به بیان شیخ طوسی.

یک نکته‌ای را خدمت شما عرض کنم، در مورد آن اوّلین نتیجۀ تعلق زکات به عین عرض بکنم که این عدم انعقاد بیع عین زکوی فیه حصة الفقراء یکی از بحث‌هایی که در این زکات و اینها، اینها مفروضش این هست که اگر کل زکات را بفروشد، مفروض این بود که کل نصاب را بفروشد ولی اگر بعضی از زکات را بفروشد آن چه حکمی دارد؟ فرض کنید ۴۰ تا شتری را که متعلق زکات هست قسمتی از اینها را بفروشد، این وابسته به این هست که نفس تعلق زکات به عین مانع نیست که این معامله صحیح باشد، باید دید نحوۀ تعلق به چه شکل هست، اگر مثلا فقرا شریک باشند خب بدون اجازۀ شریک نمی‌تواند مال را بفروشد، ولی اگر کلی المعین باشد می‌تواند. و ما بحثمان اینجا در اصل ثمراتی که نفس تعلق زکات به عین آنها را لازم کرده، این است که شاید به این جهت که از این عبارت‌ها، از هیچ یک از عبارت‌هایی که تا حالا آوردیم این استفاده نمی‌شود که تعلق زکات به عین به نحو کلی فی المعین است، به نحو شرکت است، به نحو چیزهای دیگر است، از این عبارت‌ها فعلا چیزی در مورد، چون این در بحث‌های آینده دخالت دارد که حالا بعدا در موردش صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد